



داستان‌هایی امروزی با طعم تاریخ اسلام

درنگی بر کتاب «بوی گرم شکوفه‌های بادام» به‌انتخاب مجید قیصری

۱۰

یکشنبه ۱۳ بهمن ۱۴۰۰ | ۲۸ رجب ۱۴۴۴ | سال سی‌و یکم | شماره ۸۷۱۷

همیشه‌ها زندگی



عکس: همشهری/حامد عطایی

مرور خاطرات مادر شهید فرامرز فلفلیان

انار و عاشقانه‌های مادری



مژگان مهرابی
روزنامه‌نگار

گرفته‌ایم به برکت وجود مادرهایی است که گل‌های خود را برای باگیری نهال انقلاب پر پر کردند. نمونه بارز چنین شیرزن‌هایی در جامعه ما کم نیست. یکی از آنها فاضه اسماعیلی‌راد است، مادر شهید فرامرز فلفلیان و جانبازان فریدون، فریبرز و فرهاد فلفلیان.

نمی‌رود روز اولی که می‌خواست به مدرسه برود، پدرش به او گفت که یادت باشد هیچ وقت چیزی که مربوط به تو نیست استفاده نکنی. ممکن است روی زمین مدام یا پاکن یا مدادتراشی ببینی. آن را به مملعت بده. تایتکه ۱۵–۱۴ ساله بود که پدرش

کم‌وکسری نداشته باشیم چند کارگرمی کرد.

از چه زمانی فعالیت‌های انقلابی‌اش شروع شد؟

اواز وقتی داشتم‌آموز بود فعالیت‌هایی داشت اما من نمی‌دانستم. تا اینکه به رفتارش متشکوک شدم. وقت استراحتش که می‌شد به اتاقش می‌رفت و در رانمی‌بست. ساعت‌ها در آنجای ماند و نمی‌دانستم چه می‌کند. رفتارش برابم تعجب داشت. به او شک کردم. یک روز که از خانه بیرون رفت سروسقت وسایلیش رفتم. عکس امام خمینی(ره) و چند اعلامیه پیدا کردم. بعدا فهمیدم آن‌ها را در محله مخفیانه پخش می‌کند. اولش بنه‌م کار حرفی

لیاسی که خیلی دوست داشت را می‌بخشید

هر سال با بایز که می‌شود مادر بیشتر از اوقات دیگر دلش هوای فرامرز را می‌کند. آخر فرامرز انار خیلی دوست داشت. وقتی ظرف انار دانه شده را جلوش می‌گذاشتند چنان با اشتیاق می‌خورد که مادر به او وحی می‌آمد. فاضه خانم آن روزها را خوب به یاد دارد که فرامرز، پسر بزرگش چطور برای او دلبری می‌کرد. همراز و عصای دستش بود. ذهنش خاطرات سال‌های گذشته را مرور می‌کند: «فرامرز خیلی شیک‌پوش و مرتب بود. بهترین لباس‌ها را برای خودش می‌خرید. البته برای ما هم کم نمی‌گذاشت. اما اگر نیازمندی می‌دید که سر و وضع مناسبی ندارد همان لباس گران قیمتی که خیلی دوست داشت را به او می‌بخشید. فرامرز من دل پر مهری داشت. اینطور نبود که فقط به فکر خودش باشد. کافی بود خبر دار شود کسی از همسا به‌ها یا فامیل کسالت دارد. سریع به خانه‌اش می‌رفت و به او سر می‌زد. اگر کاری داشت انجام می‌داد.» فاضه خانم خودش هم همینطور است. فرامرز خیلی خوب از اخلاق مادر الگوبرگاری کرده است. می‌گوید: «خدا ۴ پسر و یک دختر به من عطا کرد. یکی شان را در راه خودش دادم. با همه‌شان رفیق بودم. هر جا می‌رفتند سایه به سایه‌شان بودم. به‌خصوص فرامرز که از همه پسرها بزرگ‌تر بود. من با یازمان مهریانی با بچه‌های صحبت می‌کردم. مرتب قربان و تصدق‌شان می‌رفتم. کلامم بد نبود. برای همین بچه‌ها من را حامی خود می‌دانستند. هر کاری می‌کردند با من در میان می‌گذاشتند. اختلاف سنی من با بچه‌هایم خیلی کم بود و توانسته بودم از نیاط خوبی با آنها برقرار کنم. مادر برای برای بچه‌هایش وقت بگذارد. محرم اسرار شان باشد. اگر مشکلی برایشان پیش آمد به جای تندی کمک‌شان دهد.» فاضه خانم با شروع جنگ پسرهایش را راهی جبهه کرد بی آنکه یک لحظه فکر کند فرامرز را در راه پیروزی وطن داده و دیگر کافی است. او از همه فریبرز راهی جبهه شد. بعد فرهاد و بعد هم فریدون. تعریف می‌کند: «هر سه آنها جانباز هستند. وقتی به من خبر دادند فریدون در بیمارستان قم بستری است. با چه بدبختی خودم را به آنجا رساندم. پرستار گفت نمی‌ساختی است او را برده‌اند. دوباره به تهران فرستگشتی. وقتی او را دیدم مثل یک پارچه سیاه بود. از شدت عفونت کبود شده بود. چه به سرم آمد که دوباره سلامتش را به‌دست آورد. مردم باید بداندن که برای انقلاب با امنیت کشورمان چه مادرهایی که داغدار نشده‌اند. ما خون جگر خورده‌ایم. اما رضای ما وشاگر خداوندت. تا جایی هم که در توان داشته باشم بازم از آنها حمایت می‌کنم.»

ارباب خلیل و خزانه چنارهای مرغوب

چنارهای خیابان ولیعصر (عج) ریشه در محله کن دارد

۱۱



خاطرات جهادی



دیو چو بیرون رود...

در اردوی جهادی، بیشتر اوقات، رفتن به حمام از اجازه حضور یافتن در دربار ملکه انگلستان سخت‌تر است. از طرفی وقتی می‌روی داخل حمام، تابیای بسم‌الله تجربه بهشت را بگویی، آنرف مثل مأمور دوزخ در می‌زندی که «بیشتر از ۱۵ دقیقه نشه!» در این چنین است است که در کل ۱۵روز اردوی جهادی احتمالاً می‌توانی ۲بار و هر بار ۱۵دقیقه بدنت رو با آب شامپو آشناکنی. حال‌درنظر بگیرید در طول اردوی جهادی هر روز آنقدر بدبو می‌کنی و عرق می‌ریزی که دلت می‌خواهد آخر هر روز خودت را به یک حمام دعوت کنی درصورتی که ۱۵دقیقه تبدیل به ۱۵دقیقه و یک ثانیه شود، به آب کل منطقه ضربه می‌زنی. به همین سادگی! آب همیشه کم است اولین باری که تجربه فوق شیرین حمام رفتن در منطقه جهادی آن‌هم بعد از ۶-۵روز فعالیت درزل گرمسار وعرق ریختن را چشیدم، وقتی از حمام بیرون آمدم این شعر به ذهنم رسید: «دیو چوبیرون رود، فرشته درآید!»

مهديه عزیزی



چندش دوست داشتی

هنسوز نیامده. داشتمیم می‌رفتم. صبح روز دوازدهم بسود و من در گوشه‌ای می‌خوابتم خلوت کنم و کمی فکر. هنوز خوب توی فکر هام خیس نخورده بودم که با سر و صدای بچه‌ها خبر حمله دهشتناک دشمن کوچک رسیدا

الان که همه تجربه مواجهه با کرونا را داشته‌ایم. می‌دانیم از موجودی واقعا کوچک، چه تحولاتی برمی‌خیزد. اما آن زمان سن هنوز تصوری از قدرت یک شیش نداشتم. یکی از خانم‌های اردوشین گرفته بودا محل اسکان ما کلاما به‌هم ریخته بود. دست‌های بچه‌ها بین موهاییستام می‌چرخید و همه سرشان را می‌خاراندندا اوضاع بد و ترسناکی بود؛ متأسفانه شیش، آرام‌وبی‌سر و صدا در بین موهای اغلب بچه‌ها نفوذ کرده بود. یک نفر از بچه‌های واحد پزشکی با خودگار بیسن موهای بچه‌ها به‌دنبیال دانه‌های سفید رشک (تخم شیش)، یاس‌شیش‌های متحرک می‌گشت. بله دیگر، حدود ۵۰نفر از خانم‌ها اسیر این چندش کوچولو شده بودند. اما این ایده‌می خطرناک یک برکت دوست‌داشتنی برای همه ما داشت: حمام (قریبا) آزادشدا حالا من فرکران هستم که بد نیست هر بار که اردوی جهادی می‌روم از همان روز اول، چند شیش را در محل اسکان رها کنم یا نه؟»

زینب آرمانیان

۲۱بهمن ۵۷، روزی که می‌خواست به راهپیمایی برود. به من گفت مادر امروز روزش است. آتش متوجه منظورش نشدم. اما ادم آشوب شد. تا شش خبری از فرامرز نشد. تا اینکه صبح ۲۲بهمن با حضور سززه اقوام فهمیدم چه اتفاقی افتاده است. جلوی تابوت او را خودم گرفته بودم. گریه هم نکردم. فرامرز وصیت کرده بود. دلش نمی‌خواست دشمن شاش شود. در مجلس عزایش هم صبورانه نشستم. همانطور که می‌خواست. با اینکه سال‌ها از شهادت او گذشته اما وقتی دلنگت فرامرز می‌شوم یک انار جلوی عکسش می‌گذارم. انار خیلی دوست داشت. وقتی هم که فصل انار می‌شود، برایش انار خیرات می‌کنم.



همدلی از هم‌زبانی بهتر است

کوچک‌ترین و کم‌جمعیت‌ترین روستایی اعزامی است؛ تعداد بچه‌های هر گروه سنی کم است و بیشترشان با زبان فارسی غریبه‌اند،

قچاوند، ماموریت‌های خطیرس جاه‌جایی نفرات و تجهیزات به جبهه‌های حق علیه باطل را تا سال ۱۳۶۵ بر عهده داشت. به‌طوری که بیشترین ساسعات پرواز و انجام ماموریت‌های جنگی را در این دوران در برونده خود ثبت کرد. او در طول خدمت خود با بیش از صد هزار ساعت پرواز یکی از کوردداران این عرصه به‌شمار می‌آمد. مهم‌ترین فعالیت شهید قچاوند پس از دوران دفاع مقدس، شرکت در عملیات پشتیبانی لجستیکی از مدافعان حرم اهل بیت(ع) در سوریه و عراق پس از ظهور فرقه داعش بود.

شهید سهپد قاسم سلیمانی در یکی از روایت‌های اما‌خب، هر کس چهره‌های مستشاران ایرانی و مدافعان شهر محاصره شده حلب به نیک یادی کرده‌است. با اعلام نابودی و انضמצلال گروه تروریستی داعش، فعالیت جدیدی را با هدف بی‌اثر کردن تحریم‌های ظالمانه دولت‌های غربی آغاز کرد. او حسین مراجعت از مأموریت قریزستان در سلسحه هوایی بوئینگ ۷-۷۱تهاجا در روز ۱۴دی‌ماه ۱۳۹۷ در فرودگاه پیام استان البرز آسمانی شد.



سرهنگ رضا فرهمند

پژوهشگر سازمان حفظ آثار و نشر

روایت فرزند شهید خلبان «غفور قچاوند»: از پدری که بیش از صد هزار ساعت پرواز را در کارنامه خود داشت

خلبانی که برای وطنش سنگ تمام گذاشت

شهید «غفور قچاوند» از خلبانان شجاعی بود که دوره‌های تکمیلی خلبانی را در آمریکا سپری کرد. اواز دانش آموختگان برتر و مورد قبول استادان خود بود و فرصت ماندن در آن کشور را داشت اما آمدن به ایران را بر ماندن در آمریکا ترجیح داد آن‌هم در زمانی که جنگ تحمیلی عراق علیه ایران شروع شده بود. غفور قچاوند، به ایران بازگشت تا دانش و مهارت خود را در راه دفاع از کشورش به کارگیرد. برای او که عاشق پرواز بود، ترس معنایی نداشت. پرواز بر فراز آسمان عراق در زمان جنگ تحمیلی، کمک رسانی به مردم سوریه و عراق و همراه شدن با مدافعان حرم و کمک رسانی به مردم سیل‌زده سیستان و… از افتخارات این شهید بزر گوار است.

پرورش در خانواده‌ای مقیدو مذهبی

امیر شهید سر‌تیب خلبان غفور قچاوند، چهاردهم اردیبهشت سال ۱۳۳۵ در روستای نیلجه‌از توابع شهرستان فریدن استان اصفهان به دنیا آمد. پدرش احمدقلی، کشاورز بود و به حرام و حلال در مال بسیار معتقد بود. ناخدا «سیاوش قچاوند» فرزند شهید درباره پدربزرگ خود می‌گوید: «پدر بزرگم همیشه خمس و زکات مال خود را پرداخت می‌کرد و بسیار به نماز اول وقت معتقد بود. همیشه قرآن می‌خواند و با عمل خود، فرزندانش را به رعایت مسائل دینی و اخلاق راهنمایی می‌کرد. مهمان‌نوازی یکی از ویژگی‌های پدر بزرگ بود. در خانه‌اش همیشه به روی مهمان باز بود. او در معامله همیشه حق انصاف را در نظر داشت. خیرالنسا قچاوند، مادر بزرگم نیز انسانی بسیار معتقد و مذهبی بود و او هم نسبت به ادای نماز اول وقت، روزه و مستحبات مقید بود. یخشندگی از خصوصیات مادر بزرگم بود به گونه‌ای که با توجه به حقوق حداقلی دریافتی درصورتی که شخصی به او مراجعه و در خواست کمک می‌کرد دروغ نمی‌کرد حتی اگر خودش به سختی می‌افتاد سعی می‌کرد در حد توان به نیازمندان کمک کند. پدرم در چنین خانواده‌ای رشد یافت و پدر و مادرش الگوهای عملی برای او به‌شمار می‌آمدند.»

سیاوش قچاوند، مهم‌ترین ویژگی شهید را اینگونه توصیف می‌کند: «اخرام به شخصیت افراد نه به جایگاه علمی و ثروت از مهم‌ترین خصوصیات شهید قچاوند بود که از خانواده و پدر و مادرش کسب کرده بود. توجه به مال حلال و حق الناس از اولویت‌های زندگی شهید به‌حساب می‌آمد که ناشی از پرورش خانوادگی ایشان بود. شجاعت و روحیه ایثار ناشی از پرورش در مکتب انسانیت و بزرگی نفس بود که شهید از پدر و مادر خودیاد گرفته بود. پدر و مادر شهید همه چیز را متعلق به خانواده می‌دانستند و هیچ وقت به‌دنبال به‌دست آوردن پول و مقام نبودند. آنها فرزند را موهبتی از خداوند می‌انگاشتند و به همین دلیل نسبت به تربیت فرزندانش متعهد و همیشه مراقب بودند که نکند در تربیت آنها طبق اصول اسلام و قرآن کوتاهی کنند.»

شوق پرواز

فرزند شهید قچاوند در ادامه می‌گوید: «پدر که از همان دوران کودکی بار و همراه پدرش در دامداری و کشاورزی بود، دوره ابتدایی را با نمرات عالی در دبستان ادیب روستا سپسری کرد و سال آخر دبیرستان را به‌دلیل مهاجرت خانواده به تهران، در مدرسه خورشید منطقه نارمک به پایان رساند.» هر چند مشکلات اقتصادی خانواده مجبور به ترک تحصیل و کار شبانه‌روزی غفور قچاوند شد، اما علاقه شهید به تحصیل کسب مدارج علمی بالاتر باعث شد تا در سال ۱۳۴۴ با کسب معدل عالی موفق به دریافت دیپلم ریاضی شود.

سوق ۱۳۵۵ بود و غفور قچاوند در حال انتخاب رشته تحصیلی. سرانجام شوق دوران کودکی به پرواز و جولا در آسمان، غفور را به سمت تحصیل در دانشگاه افسری تسوق داد. او سال ۱۳۵۵ وارد دانشگاه افسری شد تا تحصیلات خود را در رشته خلبانی ادامه دهد. دبیری نباید که این افسر جوان پس از شرکت و کسب نمرات برتر از مومن «عزام به خارج» برای تحصیل و طی دوره‌های آموزش عالی خلبانی در سال ۱۳۵۵ به کشور آمریکا اعزمت کرد، اما بعد از انقلاب اسلامی و همزمان با شروع جنگ تحمیلی شهید قچاوند به ایران برگشت و برای دفاع از کشورش پیشقدم شد.

قچاوند، ماموریت‌های خطیرس جاه‌جایی نفرات و تجهیزات به جبهه‌های حق علیه باطل را تا سال ۱۳۶۵ بر عهده داشت. به‌طوری که بیشترین ساسعات پرواز و انجام ماموریت‌های جنگی را در این دوران در برونده خود ثبت کرد. او در طول خدمت خود با بیش از صد هزار ساعت پرواز یکی از کوردداران این عرصه به‌شمار می‌آمد. مهم‌ترین فعالیت شهید قچاوند پس از دوران دفاع مقدس، شرکت در عملیات پشتیبانی لجستیکی از مدافعان حرم اهل بیت(ع) در سوریه و عراق پس از ظهور فرقه داعش بود.

شهید سهپد قاسم سلیمانی در یکی از روایت‌های اما‌خب، هر کس چهره‌های مستشاران ایرانی و مدافعان شهر محاصره شده حلب به نیک یادی کرده‌است. با اعلام نابودی و انضמצلال گروه تروریستی داعش، فعالیت جدیدی را با هدف بی‌اثر کردن تحریم‌های ظالمانه دولت‌های غربی آغاز کرد. او حسین مراجعت از مأموریت قریزستان در سلسحه هوایی بوئینگ ۷-۷۱تهاجا در روز ۱۴دی‌ماه ۱۳۹۷ در فرودگاه پیام استان البرز آسمانی شد.